

مدرک، ملاک ارزشیابی تحصیلی!  
ضرورت بردگرگونی نظام آموزشی

نظر براین نیست که مدرک تحصیلی فاقد ارزش است، بلکه منظور اینست که میزان کارآئی و مهارت ارزشمندتر از مدرک تحصیلی باید مورد توجه باشد، زیرا مدرک تحصیلی نشان کارآئی است نه ملاکها بدست می آید و براساس آن می توان ارزشیابی نمود.

۷۰٪ از مدرک داران ما فاقد کارآئی و مهارت لازم در حد مدارک تحصیلی خویش هستند. علاوه براین کسانی هستند که براساس ذوق سرشار و استعداد فوق العاده با تحصیل آزاد، مطالعه و تحقیق و کار زیاد از کارآئی و مهارت ویژه ای در علوم و فنون برخوردارند ولی فاقد مدرک تحصیلی لازم آموزشی هستند. اینگونه افراد اکثراً " در جامعه قابل شناسائی نبوده و ارزش و امتیاز اجتماعی نخواهند داشت .

خیزش آموزشی در جوامع مدرک گرا که در کربنش های اجتماعی مدرک را قابل پذیرش می داند بتدریج کار برد علمی و فنی را کاهش می دهد.

در نظام آموزشی پیشرو، سیاست فرهنگی

# آموزش بعد از پرورش

در نظام آموزش فرهنگی برخلاف سایر نظامهای آموزشی ملاک ارزشیابی صرفاً " مدرک تحصیلی نیست . میزان در کیفیت و کمیت مهارتها، تعهدات و انضباط کاری قابل ارزشیابی است .

تصور بر ارزش مدرک تحصیلی و ملاک قرار دادن آن در تعیین امتیازات اجتماعی، بدون توجه به میزان و نسبت کارآئی لازم نوعی بی ارزش ساختن نظام آموزشی است .

در جوامعی که از نظام آموزش فرهنگی برخوردار نیستند ارزشیابی علمی و فنی در کربنش های اجتماعی صرفاً " براساس مدرک تحصیلی تعیین میگردد . چنین طرز تفکری در سیاست فرهنگی رغبت رشد فرهنگی را در جامعه پایین می آورد

بیدکانظم مدرسی



موظف است که بیش از هر مسئله این موضوع را روشن سازد که هدف از آموزش در اصل بافتن مهارت، کارآئی و انضباط است، سپس در برنامه ریزیها این ارزشها را مشخص نماید.

این امر دوتیجه مثبت برای دانش آموز خواهد داشت:

اول اینکه دانش آموز را می دارد در زمان اشتغال به تحصیل خود را با تجربه های عملی توانمند سازد، و از کارآئی و مهارت لازم برخوردار شود.



امروز مسایل آموزشی و شرایط آموزشی در وضعیتی است که به نوعی سبب چنین رکودی شده است. بسیاری از کارشناسان با تجربه و صاحب نظران امور آموزشی خواستار یک دگرگونی ویژه در نظام آموزشی هستند. از جمله این کارشناسان با تجربه و صاحب نظران امور آموزشی خواستار یک دگرگونی ویژه در نظام آموزشی هستند. از جمله این کارشناسان ایوان ایلچ می باشد او با تجربه خاصی که در امور آموزشی دارد با توجه به نظام حاکم بر آن خواستار شده است تا نظرسئولان امور آموزشی نسبت به مسایل آموزشی عوض شود و بر این امر روی سهاصل در آموزش عمومی تکیه دارد:

۱- سن مدرسه

۲- حضور اجباری

۳- برنامه درسی

او میگوید، ما بدون آنکه لحظه ای فکر کرده باشیم این سهاصل را بعنوان اصول بدیهی پذیرفته ایم اول آنکه بچه ها باید بمدرسه بروند.

دوم اینکه بچه ها در مدرسه چیز یاد میگیرند. سوم، مدرسه نه اجائی است که می تواند آموزش بدهد و این منتهای ناخودآگاهی یا اوج مسمومیت توسط ایدئولوژی مدرسه است.

به همین جهت مدرسه از پیروان خود میخواهد که تمام وقت و نیروی خود را وقف کار مدرسه ای کنند یعنی تا پایان دوره آموزش در حاشیه زندگی باقی بمانند و تماشاگر بی تفاوت آن باشند.

قید حضور اجباری، مدرسه را به نوعی بازداشتگاه مبدل میکند و شباهت غریبی بین مدرسه و بازداشتگاه دیگری که بیمارستان روانی اش می خوانند بوجود می آورد.

دوم، توجه دانش آموز به تجربه های عملی او رانست به خدمات علمی و فنی منضبط خواهد ساخت و کارآئی او را جهت خدمتگزاری توسعه خواهد بخشید.

برای رسیدن به نظام آموزش فرهنگی باید نظام گذشته به دگرگونی عمیق منجر گردد و ابتداء باید به شناخت مبانی و مشکلاتی که تا بحال موجب رکود فرهنگی در نظام آموزشی شده است پرداخت.

برای آنکه این انحصار در زندگی اجتماعی نیز  
 کشانده شود جامعه متکی ب مدرسه ، دبیر —  
 مدرسه ای رایگانه ضابطه و ملاک کسب دانش و  
 مترادف احراز صلاحیت شناخته است . بدین  
 ترتیب نخستین آموزشی که مدرسه بشاگرد میدهد  
 آنست که کسب علم و بدست آوردن صلاحیت  
 علمی و فنی جز از راه نشخوار برنامه های درسی  
 امکان پذیر نیست .



تدریس مدرسه ای در تمام جهان مزاحم آموزش  
 واقعی است ، چرا که ب همه قبولانده است که آموزش  
 جز از راه مدرسه میسر نیست .  
 برنامه درسی از خود بیگانگی را شرط آمادگی  
 برای زندگی قرار داده است . کودکی که به برنامه  
 درسی خو گرفت دیگر جرئت ندارد متکی بخود  
 باشد و با استقلال تمام بزرگ شود و رشد کند . او  
 در رابطه با انسانهای دیگر هیچ کیفیت آموزشی  
 نمی بیند .  
 مدرسه بنا بنظر ایلیچ ، باعث از خود بیگانگی

اما نقش معلم در این بازداشتگاه پیچیده تر و پر  
 اهمیت تر از نقش روانپزشک در دیوانه خانه است .  
 معلم در مدرسه نقش سه گانه ای بعهدہ دارد :

- ۱- پاسدار آداب و مراسم مدرسه
- ۲- واعظ اخلاقی
- ۳- پزشک درمانگر

بعنوان پاسدار آئینی مدرسه مامور اجرای دقیق  
 مراسمی است که کودک را برای ورود به اجتماع  
 آماده می کند . در عنوان موعظه گر اخلاقی  
 جانشین اولیاء کودک و خدا و دولت می شود و  
 تشخیص خوب و بد را آنچنانکم مورد نظر جامعه  
 است بر شاگردان تحمیل میکند .

معلم چه بخواهد و چه نخواهد وسیله ای است که  
 شنشوی مغزی کودک و تحمیل ارزشهای اخلاقی  
 رایج به او را بعهدہ گرفته است .

و اما در عنوان درمانگر ، قدرت مطلق خود را  
 اعمال می کند او بخود حق می دهد در زندگی  
 خصوصی افراد دخالت کند و نظرش را در باره  
 حقیقت و عدالت به شاگرد بقبولاند .

اعمال قدرت معلم هر نوع تمایز بین امر اخلاقی  
 و آنچه را که مربوط به وجدان فردی است از میان  
 می برد اما قبول این منطق که کودک باید ب مدرسه  
 برود ، برای کودکانی که نمی توانند ب مدرسه بروند  
 احساس محرومیت نازهای میافریند . در عین حال  
 اقلیت ممتازی هم که از این حق کودکی استفاده میکنند  
 آنرا چون بار سنگینی با کراهت بدوش میکشند . .  
 در مورد برنامه درسی ، ایلیچ بیان داشته که  
 تمام قدرت مدرسه بر این اصل است که آموزش  
 مترادف فرو بردن برنامه های درسی است .  
 همان چیزی است که هنوز بسیاری فکر نکرده آنرا  
 پذیرفته اند . بر اساس این منطق مدرسه مجبور  
 است هر نوع آموزش خارج از مدرسه را انکار کند و

شده و او عملاً باید یاد بگیرد که در امور حق باید مطیع پدر و مادر باشد و از رهنموده‌های دلسوزانه و دستورهای خیرخواهانه آنان اطاعت نماید. در دوره اطاعت یعنی هفت سال دوم باید با توجه به پیشرفت فهم و درک کودک مسائل را برای او بیان کرد و روشن نمود و آنگاه در حدود توان و ظرفیتش برای دستور داد و از او خواست که انجام دهد. در این سن است که لازم است با رویش و رشد جوانه‌های عصبان و لجبازی مبارزه کرد.

بحث را در چند نکته خلاصه کنیم:

۱- در مقابل بی‌صبری و ناآرامیهای کودکانه اگر آرامش و نرمش و صبوری خود را افزایش دهید نتیجه بهتری خواهید گرفت.

۲- اگر در ناآرامیها به عواطف و احساسات کودک دل‌بند خود بیشتر توجه کنید زودتر می‌توانید علت ناآرامی و لجبازی او را کشف و بر طرف کنید.

۳- در تربیت کودک محبوب خود از جملات مثبت و شوق انگیز بیشتر استفاده کنید.

۴- به کودک خود که دوره اطاعت و فرمان‌پذیری خود را می‌گذراند عملاً "حالی کنید که در عین اینکه دوستش دارید، کمترین گذشت و رافتی در مورد تجاوز او نشان نخواهید داد.

۵- در دوره سیادت، فرمان‌پذیری کودک خود باشید و در دوره اطاعت او را به کارهای خیر فرمان دهید تا فرماندهی و فرمان‌پذیری این هر دو را به خوبی تجربه کند تا در آینده در کارهای خیر اطاعت را سبک شمارد و سرسری نگردد.

عملی نیز شده است و این نوع از خود بیگانگی انسانرا در قبال هدفهای علم و فن بی تفاوت کرده است.

امروز علم پیش رفته است اما بقیمت قطع رابطه‌ی انسان، بقیمت گسسته شدن هر نوع پیوند بین شناسائی و زندگی روزمره، بقیمت بیگانه شدن انسان با ساختار اندیشه و دست خود.

ارزش علم در جهان امروز چیزی جز ارزش تجارتي و مادی نیست. تعلیم و تعلم مسئولیت‌های فردی اند، کسی که درس می‌دهد و کسی که درس می‌گیرد باید احساس مسئولیت فردی کند، نه آنکه برای انجام وظیفه اداری یا دستیابی به مدارک هر برنامه تحمیل شده‌ای را بخورد یا بخوراند.

هیچ نوع انقلاب آموزشی ممکن نیست مگر آنکه نخست در مفهوم کسب دانش دگرگونی حاصل شود و تنها با بازیافتن این احساس مسئولیت است که می‌توان به از خود بیگانگی جدیدی که عبارت از جدائی آموزش و زندگی است پایان داد.

آنچه لازم بانجام است، ایجاد رابطه‌ای میان انسان و محیط اطراف او است بنحوی که همین رابطه منبع آموزش باشد.

کودک پیش از آنکه به مدرسه برود آموزش خود را شروع میکند بهمین جهت عوامل محیطی آموزش کودک به سه عامل اصلی تقسیم می‌گردد.

۱- اشیاء آموزشی که باعث تحریک حس کنجگاو او می‌شود.

۲- هم سن و سالان او که بخش اعظم آموخته‌های کودک از آنهاست.

۳- بزرگترها که بگونه‌هایی برای کودک سرمشق و الگو هستند.

